





سوم داورش

۱۹۰۱
ف

۹۲۵۸
شماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	امراض
مؤلف	
مترجم	
شماره ثبت کتاب	۵۰۶۰۱
موضوع	در طب فارسی
شماره قفسه	۳۴۷۹
۵۲۹۸	

۱۳۸۲
۵۰۶۰۱

۶۲۹۸



کتابخانه مجلس شورای ملی

۵۲۹۸



در طب فارسی

۳۹۳۹

hannolaraqi
chap pis

۵۲۹۸



کتابخانه مجلس شورای ملی

۵۲۹۸



در طب فارسی

۳۹۳۹

سوم داورش

۱۹۰۱
ف

۹۲۵۸
شماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	امراض
مؤلف	
مترجم	
شماره ثبت کتاب	۵۰۶۰۱
موضوع	در طب فارسی
شماره قفسه	۳۴۷۹
۵۲۹۸	

۱۳۸۲
۵۰۶۰۱

۶۲۹۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۱۲	در حدیث خیرات فی السیر
۴۱۴	در حدیث ایام سال
۴۱۷	در حدیث جبرائیل
۴۱۹	در حدیث طهارت بطور عام
۴۲۳	در حدیث و ائمه در ریه
۴۲۵	در حدیث پادشاه
۴۲۶	فرد اول در حدیث خیرات
۴۲۷	در حدیث نه ای در حدیث و حدیث
۴۲۸	در حدیث کمال
۴۲۹	در حدیث القح
۴۳۰	در حدیث القح فقط به دانه
۴۳۱	در حدیث القح حریفین
۴۳۲	در حدیث
۴۳۳	در حدیث طهران
۴۳۴	در حدیث سیر
۴۳۵	در حدیث
۴۳۶	در حدیث

۴۳۷	در حدیث
۴۳۸	در حدیث
۴۳۹	در حدیث
۴۴۰	در حدیث
۴۴۱	در حدیث
۴۴۲	در حدیث
۴۴۳	در حدیث
۴۴۴	در حدیث
۴۴۵	در حدیث
۴۴۶	در حدیث
۴۴۷	در حدیث
۴۴۸	در حدیث
۴۴۹	در حدیث
۴۵۰	در حدیث
۴۵۱	در حدیث
۴۵۲	در حدیث
۴۵۳	در حدیث
۴۵۴	در حدیث
۴۵۵	در حدیث
۴۵۶	در حدیث
۴۵۷	در حدیث
۴۵۸	در حدیث
۴۵۹	در حدیث
۴۶۰	در حدیث
۴۶۱	در حدیث
۴۶۲	در حدیث
۴۶۳	در حدیث
۴۶۴	در حدیث
۴۶۵	در حدیث
۴۶۶	در حدیث
۴۶۷	در حدیث
۴۶۸	در حدیث
۴۶۹	در حدیث
۴۷۰	در حدیث
۴۷۱	در حدیث
۴۷۲	در حدیث
۴۷۳	در حدیث
۴۷۴	در حدیث
۴۷۵	در حدیث
۴۷۶	در حدیث
۴۷۷	در حدیث
۴۷۸	در حدیث
۴۷۹	در حدیث
۴۸۰	در حدیث
۴۸۱	در حدیث
۴۸۲	در حدیث
۴۸۳	در حدیث
۴۸۴	در حدیث
۴۸۵	در حدیث
۴۸۶	در حدیث
۴۸۷	در حدیث
۴۸۸	در حدیث
۴۸۹	در حدیث
۴۹۰	در حدیث
۴۹۱	در حدیث
۴۹۲	در حدیث
۴۹۳	در حدیث
۴۹۴	در حدیث
۴۹۵	در حدیث
۴۹۶	در حدیث
۴۹۷	در حدیث
۴۹۸	در حدیث
۴۹۹	در حدیث
۵۰۰	در حدیث

ترجمه کتاب مجموع و امراض

۱۱۴۹

۴۸۵
۴۹۱

[illegible][illegible][illegible][illegible]

Matrich

در این کتاب شرحی بر اصول و فروع
فقهیه و اصولیه و فرائد و غرائب

میرزا حسن خان

سید محمد کمال حسین

سیدم کونکریا فانه حبیب
دعایه داد رفیق و از حسین و صاحب و بخت و مرشد و عارف
تاریخ تاج العارف و صاحب عارفان از حسین و صاحب و بخت و مرشد و عارف
شاه و صاحب و بخت و مرشد و عارف از حسین و صاحب و بخت و مرشد و عارف
دور از حسین و صاحب و بخت و مرشد و عارف از حسین و صاحب و بخت و مرشد و عارف

در امام احمد رضا علیه السلام

محرم الحرام

در احوال و صفت زیستیه حرکه حیوانه

از درایج پنهان این باب است که اگر در صورت عیال است باید کرد
شرح مختصر از آنست که در صورت عیال اگر در صورت عیال است باید کرد
 که در صورت عیال اگر در صورت عیال است باید کرد
 عیال است که در صورت عیال اگر در صورت عیال است باید کرد
 از آنست که در صورت عیال اگر در صورت عیال است باید کرد
 عیال است که در صورت عیال اگر در صورت عیال است باید کرد
 از آنست که در صورت عیال اگر در صورت عیال است باید کرد
 عیال است که در صورت عیال اگر در صورت عیال است باید کرد

[illegible][illegible]

salvia
necapisme
1888

سید محمد

[illegible]

فزع و بیم از ستم و ستمگر تجزیه است بخت و نصیب انون : ستم و ستمگر

امراض حاصله از عدم خنذره

[illegible]

mulle
jit.

چون عیالات اینها بداند نه اینها بداند عیالات خود را از حلقه اینها باز دارند و از خود بیخبرند
و در میان اینها از هر طرفی از خود بیخبرند و از عیالات خود بیخبرند و از عیالات خود بیخبرند
و از عیالات خود بیخبرند و از عیالات خود بیخبرند و از عیالات خود بیخبرند

Diagnosia

صفت و معرفت و تجربه دیدیم این را را بر وجه از حقیقت می گفتم آنرا که است
از کمالیسم در او هر چه بود **و** یک نوع از یک بر سر است و لا کثرت ثقیل است در

در اوستا
تذکره جمیع اعیان

پیدا نمود و در آن غلب این انجمنی بنی برین دعوات بنی نیکو شته در مشرق و با آن
بشجاعت کز روی غمناک خود در بحر غمناکی احکامات کرد و در

[illegible]

روز افزای محصله زامول و سایر محله های

از خدای مراد و خدای ذات مضمر عبارت نمیرود و نیز در روز امتحان جمله
است یعنی صفت صمد غایت کجور و طعنه است و بعضی گفته اند در این عبارت
خدا نیست چه اغلب جری عبارت شکر است و نه بجا که بگوید بلکه بعد از امتحان
در روز امتحان است پس چرا صفت بعد از خدای ذات را که باشد در روز امتحان
مراد مضمر عبارت است پس نیز بگوید که در این صفت در روز امتحان است یعنی
در واقع نیز که در عبارت گردانده و شکر در روز امتحان است نمی آید و در
حکایت مریض گفته اند که منم نشد است و چه در روز امتحان صمد نیز است
در روز امتحان است که در روز مضمر صفت می کشند و در امتحان است و در امتحان

در این کتاب اصولی که در

1. make

تحت

[illegible]

20.

[illegible]

2

07

[illegible]

الله عز وجل

مرض منقذ از اسهال سینه ریخت

تغییرات از عمر: وقت خونی در زمان اطفال بسیار مختص می باشد و دام انقباض

و فشار اغلب روی اواسط نوجوانم است :

عوامل:

و کتب و نسخ خطی

5

[illegible]

در شرح و بهر شو در پیش خون درون بخ و در زمین و لاه خط فرج است
اشفاق و آرا در غیب و لاه خط کرد و کوه است سر بر رخ و بهر سوی حق

[illegible]

تیر بنام زینب زینت در از مقدسات و از بوی عروق و دانی و عرق بنام
 فوق داده شود و هر که در این تیر مسکله ها درش جمع عکاسات نشتر خواند باغ
 سبز شود علاج

[illegible]

میرنده از شیرینجوت به درخت طبایع میرود از او بنموده از او میرنده از
نزد شیرینجوت می گویند که از دفع غلبه آب سرد که در دو آب از بعضی
نموده و خاصه در آب می شیرینجوت غلبه است و چون به باغ نمود از او در آب غلبه
بغیرت نشسته و دفعه نهم

در جنون نری

عبارت از کین و خشم بود عارض خود را طاعنه افراشته به اهل بیت علیها السلام
مقصود بخوان هم میزنه باعث اعراض شفقن و حریت قلعه دگر

علائق است نغمی

میدوم ریخ و خشیده او دشرطوط دشیمه بخیره
علامت ورقه
 حلقه نمونی عارضی که در کلام مراد از شرب نمودن در آن میسر می آید و شرب

دکام. برآوردش نه در حرکت است و در آن شخص را که نظر و کلام است در روزی که
یا چنانچه یک از این صده در موضع در نیت ترک قرب که بش است انجام
روزش نه در کمال داشته است در اصل مجموعه نظر نفس که در حرف

در اطراف شهر و بعد از آن روزی یکصد نفر جمع کردند و در حضور ارام و

در اغلب سیرت که گفته اند و خشنود و اگر از ادب و کتب و افعال
شسته نشود و آن سینه بدین جنس در بر و در بر همه بدین سینه است
که اغلب پادشاهان خود را کشند و تقویا بر جمیع این خصال از ادب و خشنود
و اطراف سیرت در بقاع خود نهاده اند و همه ایشان را گفته اند و بر این است

و خدایتان بر طرف شود و قریب به خواب رفته که خوابهای پریشان
و بی عقلی و غلبت کرد و پس تمام انتظار ب عشق عشقش رفت و بخت
و بخت در جمیع امور کرد و در صفه ای روی در دین آن رخ نمود صورت که

بخت و کام بخون شود و بی چه روزی که خواب من او نشه عیالات بخیر
 در او دیده اگر دوبال فرم بختب این خواب چه در بخت و در حیرت
 دل نشه در دهر ای اغصحت خیر نه در لغز کتب غلط او در خلدت

[illegible]

دست نجات داده و بعد از آن در سال ۱۳۰۵ هجری قمری در شهر تبریز
در حبس است و پس از آن به دلیل بیماری در زندان درگذشت و پسرش
که نام او محمد است در سن ۱۲ سالگی در زندان درگذشت.

هر که عرض نمودن آنکه تفسیری در دلاست به بی به نمودن از آن و صحت

جمع قریباً ناظر. حسن دولت تمام و عظمت بانهیت تصور شد و در حق دریا
افزودند و در نهایت رفته و آید و یکبار از حق خطه کبریه حالت نقیصه شد و طایفه
کرد و در منصب آید و در هم گردانند.

علاج: در ابتدا به هر سه ماده قلیه از خاک در سده است و در آن روغن و بوی قلیه
باز نشسته به هر سه ماده قلیه و در آن روغن و بوی قلیه

چون نفس نه بخانه در خارج هرگز درازد که آنست بنی در دوزخ است که در
دور در حالت جوش حق می افتد کلمات خیره و پیشین حکام اول بسیار داشت
خالص در حالت دریم خویله باز است و بخار الطرب و سعادت در دست است
قلب در وطن و داخل با هر است به توفیق در حق حقیق و در این انجاس
بیرنگ درین همه سعادت خستاق و در ضمیر ملک فقط به طبع دفع است
و در بزرگ قهر و نفاق نفس است و در داشت و نظر بر سر که آنست فقط
به طبع است و در این کار غیر من است و نه آنکه نفسی که آنست که
بهره دارد از آن غیر درین می باشد چنانکه در این فرضیه بسیار بنی در آن فرضیه
در این فرضیه به هر که در آن در است با هر که در آن در است و در آن در است
نه آنکه در عمل و نه آنکه در است و در آن در است و در آن در است
واقع به است بر سر و در آن در است و در آن در است و در آن در است

خبره بفرست چو اوست سپه باز را از شش اوازده دهه گشته
و نه که بن جوانات در میان بخار سپه که نیک در کشتن سپه گشته

برون تنق است بیان جدای سلم دست در فتنه آنچه در پیشی کنار زده است
خفته رخ روز دیک با نغمه است هر چه مرده و زنده از آن سوار و غمناک

بیونی که هر چه ای آن قدر تجربه فایده بخشند و در صورت معذوریت معذور از آن بمانند
آنچه فواید فراوانی دارند و اما معذور از این جهت که آنست که در آنجا معذور است
و معذور است که آنست که در آنجا معذور است و آنست که در آنجا معذور است
نفسیه نه چنانچه
در این مورد میست فایده بخشند و این بخاطر و رابطه عقل
و معطرب فایده بخشند و این که در آنجا معذور است و در آنجا معذور است
بلش در قلب معذور است و با وجود جمیع علامات اشتقاق بملکات کسینه
و علاج خفاقت و در آنجا معذور است و در آنجا معذور است
در آنجا معذور است و در آنجا معذور است و در آنجا معذور است
که در آنجا معذور است و در آنجا معذور است و در آنجا معذور است
نخاسته بخاطر و در آنجا معذور است و در آنجا معذور است
علامت شریعی است

از گوشه بیفتی و اگر کسی را که در محبت افتد قیام خلط به شدت افتد
در چنانچه قدر که در کتب آمده که به شدت خلط شود و آن را در وقت اول
از گوشه بیفتد و آن را در وقت اول خلط به شدت افتد و آن را در وقت اول

عبدالستاد هرگاه شمس در خورشید است درین هرگاه که در خورشید است باشد (از کتاب)

[illegible][illegible]

برداشتن چوب در این زمان که در او دانه‌های بزرگ و سفیدی
در آن دیده می‌شود، و اگر در آن دانه‌ها را بردارند و در آب
خیسانند و بعد از آن در آتش بخار کنند و بعد از آن در آب
خیسانند و بعد از آن در آتش بخار کنند و بعد از آن در آب

[illegible]

Case
Circuit
No. 1000

[illegible]

در شرح دود فوجوم ریه بسیار تر خست و غنی است و غلات
بانه دود دارد و کفخ پر خسته و دودی خوش تر خست و در جای کفخ و غلات
آلات نفس پر خست و کفخ خوش آلوده بر باد دانی و غلات و غلات
علاج ۱۵ در روز اول اشربه که در حق مسهل و در حق مسهل و در حق مسهل
نکار بر نه در روز غلات مسهل و اشربه و در حق مسهل و در حق مسهل و در حق مسهل

الحمد لله
على ما صنع

دخلفات و قطع و ترمیم
رخوانه و کتابخانه
مکتبہ و کتابخانہ

در مجموع کتابت و خط

علائق تشریحی پست بسته نه بینه از علقات و اشدت انما
 پند و غیرت در انقب که از این در نوع شده بر خطه ابو این هم در اوجه
 در موضع از گفته بود بدینست تغییر در خطه و احصاب دهنه و این تغییر
 و احصاب خورشید از علقات و غیرت از او را و انقب که است
 مرکز که در او و اکثر مرآت بر این امر از مرکز که تبار که در این غیر
 در جای که است

[illegible]

VI

[illegible]

دردن فرجست عرض عهده از بر بزمین و بشین بقدری سسته نایک بغیر
دردن تبسیرت نزل کرد و از کعبه از نایک عهده شو و در دست تو عهده بگر
از عهده چو پیشینجات گردانی گردی و نایک عهده در بعضی بخت نایک عهده

نوع سیم: و علی حدیث است از جای پیش از عصر مراجع مذکور که
 راه و عرفان پنج صورت است مطلقا تحریر و در هر یک از این صورتها تفاوتها
 اینده است، بهم کتب شرح چنانچه در تحت هر یک از این صورتها
 در حق که در هر یک از این صورتها در هر یک از این صورتها
 بعضی از این صورتها در هر یک از این صورتها
 که در این صورتها در هر یک از این صورتها
 بر این صورتها در هر یک از این صورتها
 از این صورتها در هر یک از این صورتها
 در هر یک از این صورتها در هر یک از این صورتها
 تا به این صورتها در هر یک از این صورتها
 در هر یک از این صورتها در هر یک از این صورتها

Pauline
saint ignac

فصل پنجم

[illegible]

نوع و رنگ
در حق شکر از شکرین است و اچون
هرگاه مقدار شکرین بقدری حکم یو بررست درم صده و اما اگر دو بیع
علاوات مختص فرموده بود ملاقات عیضا را نه دته بی در بدنی بهر سه
هر یک سیلف زد و اگر در دهر رست به اوقو غشه و ملاقات ششور
در اوقات بهرست شکر کرد و از شکر در بن حکم است بانه و بنق صید و
متبع و بر غرن شو و در بنق نزد بک شو و نه کرده و این عیلات باشد
و شکرین بانه و ملاقات نه و لا عهد و کور که در رست بکشد

سوم از اشرافین

Heinrich
29

18

این سوم عبارت از سوزنیکه چنانست که تغییراتی درونی و بیرونی در
این روح عظام است که در تمام عظام تعین می نماید نه غشی ضعیف
و زرف الهی باشد پس و غایب و غیره و این سوم عبارت از سوزنیکه
در حالت تعین و از کار و کس و زرف نامیده و کجا بجای ببال
و نه جهاد و در کس نفس نامی که گفتند که کس و غیره

میرزا ابوالحسن محمد باقری
درست فایده و کلام از معده بطور غذا از معده برشته از شیر و از لبن
اقصای او مانند آنکه حکیم شرح کفای طبیب خود مجموع رتبه
اولی بنماست عینه در سیم بر آن بر معده آن در یک و در پان در تیر
در فرات بر آن شده در پنجا رات متعنه جدا از معده ضروری بآن گاه
ولا این بنماست از پان در تا شش قوی آید و در شش غذا از معده جدا شود و در شش
ادوات این بنماست در شش عدد خطره هر کوفه چنانچه هر روز در شش خطره

57.

Лиса

و چون مراد منصفه بطور فدا دار و درین تقدیر این نوع نسبت قابل توجه
در این یکم که اوست در دزد و بعضی که اوست و آن یکم که او را در دزد و بعضی که اوست

گردد در حالت تشنج بدن متشنج بماند بواسطه گردش اجزاء یا اختلال در برهم خوردن
آلوده باشند و این عیالست بجزر خانه در یک طرف در است شقاق یا جگر
داشته باشد و در بدن در بر تشنج باشد نظیر فی اسب و قطعی تشنج در
او برای خیمه بدن گذاشته باشند یا در بدن او در از تشنج باشد و این تشنج
تند درم صندق وضع است

ت

[illegible]

ان کوششها را بطریق شش به غیر کند و در هر مرتبه یک نفس را در دهان بکشد
و در هر مرتبه در چنان این کوششها را در مخلوط مسن بر پا نگاه دارد و در هر مرتبه یک
ساعت عادت کند و در هر مرتبه یک مرتبه تول اول اوقاف است
از آن وقت عادت کند و در هر مرتبه یک ساعت عادت کند و در هر مرتبه
صبر کند و در هر مرتبه یک مرتبه تول اول اوقاف است

عکاسات: چو رحمت لیل از لیلان خند از رخسار سپهر چو حمزه سید عالم
تاریخ و قنادی است بر رخ دلخواه عکاسات شکر روی نهاده اما مات چشم
همه خلف بانظر در آینه که خود در صورتی مستعجب بود از رخ و صد اکرانه
نور صفت بر نه چشمش شب خوش روی او در درخشندگی در شرف شکر
رسد عکاسان

[illegible]

222

amblyopia
Nyctopia
hemeralopia

[illegible]

تمام حرف بیست و نه است که از هر حرف هجاء در یک کلمه
 باشد و هر کلمه بیست و نه حرف است و هر کلمه بیست و نه حرف است
 از هر کلمه بیست و نه حرف است و هر کلمه بیست و نه حرف است

مجمع تفتین فقهیه در هیچ جای ایران از برای این مرتبه نیست و این دعوت از طرف
فقهیه و جمعی است که در آنجا استقامت در راه کار کنند و میخی نیست از
ادویه و نه در لیکن در دعوت و تشبیه و تشال و غیره مستحکم و در درج

[illegible][illegible]

منظر

حق در کمال حق شایسته و ملاقات با برادر داشت و راست برادر داشت و ملاقات
با برادر داشت و ملاقات با برادر داشت و ملاقات با برادر داشت و ملاقات با برادر داشت

تقدیر المعرفه به انگریز است بر خط است و خط است و خط است و خط است و خط است

اسباب به ترکیب نوشته فرس و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

از حالت غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

اسباب به ترکیب نوشته فرس و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

از حالت غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

از حالت غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

از حالت غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

اختلافاتی هست در هر یک از اینها و اختلافاتی هست در هر یک از اینها و اختلافاتی هست

تاریخ فرس به و اول روز انگریز اختلافات زیاده است و زیاده است و زیاده است

این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

از حالت غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

از حالت غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

از حالت غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه

از حالت غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

و همچنین این دو نام به آنکه از طرف خود از هر دو سر و از هر دو جانب از
سه آنکه از هر دو طرف و از هر دو سر و از هر دو جانب از
چهار آنکه از هر دو سر و از هر دو جانب از هر دو سر و از هر دو جانب از
پنج آنکه از هر دو سر و از هر دو جانب از هر دو سر و از هر دو جانب از
شش آنکه از هر دو سر و از هر دو جانب از هر دو سر و از هر دو جانب از
هفت آنکه از هر دو سر و از هر دو جانب از هر دو سر و از هر دو جانب از
هشت آنکه از هر دو سر و از هر دو جانب از هر دو سر و از هر دو جانب از
نُه آنکه از هر دو سر و از هر دو جانب از هر دو سر و از هر دو جانب از
ده آنکه از هر دو سر و از هر دو جانب از هر دو سر و از هر دو جانب از

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

سایه جرات است و اینها را نشان از جرات بعدی است

تفصیل

از اطراف جرات و بر دست و طبع و خصلت و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

تفصیل الوتر

جرات است که در جرات است و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

و از اینها که در جرات است

و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

کوفت خشت قلیله و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

کوفت خشت قلیله و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

در جرات

و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است
و از اینها که در جرات است و از اینها که در جرات است

و از اینها که در جرات است

نیز این وضعیت که در دیگر آفات نیز یک آن ظاهر است بخاطر کشش
بانه خود کشیده و در بعضی است که با هر زلزله و بیش سرعت باز
حیثیت لغت کعه و در این معلوم شود حرکت خود قیاس است
تقدیر و مقصود خدا باشد که عکس از غرض خود و آن که حرکت یک نفس
شود و این تعلقات در ابتدا ای غرض چندان و بعد از آن چون غرض آنها
رسمه و تنوع در اطراف ظاهر است و هم که ظاهر بخاطر و دور است که بودی
در هر یک است و در همه است که از این تعلقات و در هر یک است که از این
تعلقات است که در هر یک است که از این تعلقات است که در هر یک است که از این

[illegible]

الکثیره و انما قد علمت انما بعضه من بعض بقوه و خبر از انکه بعضی
از حق سواد شده و انکه در بعضی اشکاف سبب زلفت و ادم در رخ کوه کاک
در بعضی این خبر عورت جور و انکه در بعضی از بعضی و انی عقیده و انکه

[illegible][illegible][illegible]

چشم مقامات و طبقات در زیر این کتب آمده که هر یک در این کتب
نمودار و طبعش قریب و خفا بر کسین و دیده شد فاسد نیست و قریب به هر یک از این
ادامه شود از این مقامات در قریب نیست و قریب به هر یک از این مقامات در قریب نیست
از این کتب به هر یک از این مقامات در قریب نیست و قریب به هر یک از این مقامات در قریب نیست
نکات فصول و ادغام این کتب در این مقامات در قریب نیست و قریب به هر یک از این مقامات در قریب نیست
و این کتب به هر یک از این مقامات در قریب نیست و قریب به هر یک از این مقامات در قریب نیست

ضرب که بر این خطه رسیده و پیش قب حصان را در عقب خود می کشد و با هر روز
 دو تنب در سینه می فرست و صدای خطه از دست طبل بر می آید و در تنگ در دست
 پد آتش می کشد و خطه پیش که به جهت از هر تنب و در تنگ می رود و تنب از دست
 قهر بر می کشد و این طبل قب که در دست می کشد و در تنگ می کشد و صدای دم است
 اول تنب می کشد و این صدای که در تنگ می کشد و در تنگ می کشد و صدای دم است
 به هر سه صدای دم است و صدای دم است و صدای دم است و صدای دم است
 نقد شده که هر چه در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 در این باب به خطه و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 قب است زیرا که هر چه در دست خطه می کشد و در دست و در دست و در دست
 نایه و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

[illegible]

تقدیر ما انفرقه بی وفوریت خطه اگر سبقت شناسی شود رشت آن کاه
 داکو و اطراف مدح خلق از غایت دانه و آن روز از هیچ حد آگاه شد
سب آنچه آمدن شهر شده در دهان و چون قوی البسیه غلب
 عو و شناسی من و بسبب او بعد از از سر آمدن که میخست از این بیهوده

تقریباً در این وقت که من در این کلاس بودم
در کلاس خودمانی استخوانی بودم که من
از این کلاس بودم که من در این کلاس بودم

فی حکیم از دانش حاصله از تفرقه به در انداختیم
چون وقت از دست نه اندام هجران شد و نه اندام هیچ تفری در هیچ اندام
انج و اکست صوبت بهر سانه در تپه و خند و جوان اندام و با چهره
یک صوبت و خند و از آن است اصل خود در دست صوبت و اندام

۱. حضور علی مرتضیٰ

محبت الیخ

104

وقت آن که صدای اذان می آید و استغفار و دعا می خواند و از بیداری بوی خوشی می آید
و از آن است بیدار می شود و طبعش را که هرگز ترک نکند و در آن است
از صفت طبعش است و او را که غیر از این طبع خود ندارد که عیش و لذت
طبعش را بپذیرد و که گریه و زاری از صفت او است و این که بوی خوشی از او می آید
و مخصوص او را که از خارج او در آمدن که در او است و او را که بوی خوشی از او می آید
و در او است که از او می آید و در او است که بوی خوشی از او می آید

اصطلاحات (واع) از برای مصداق و منع چنین در هر فرعی شده است
از بعد از آنکه اقسام اطباقی گفته شد این چنین روز او را در میان این نیز از این
باشند و در باب اول که در این مضمون گفته در هر یک از اینها نیز از این
مصداق است و در این باب که در این مضمون گفته در هر یک از اینها نیز از این

دو کفچه بیشتر از او را در کفایت و صلاحیت و در داغ و غریب و در خط و کوفت و در
شبه و در آشنایی و در از و درم و در غیر و در با و در بد و بدینه و در داغ و غریب و در
نویس و در همه کوفت و در خط و در از و در کفایت و در خط و کوفت و در

مهر کو دروغ نماند زلفت ادم و غیره تاکنون سبزه برای صلابت نه چین
نشست و بکین صلابت خوازا که اغلب نه شادان و نه غم خزان و نه غم و نه
خرم نه شاد تاکنون صلابت سبزه برای اینهم نوشته اند. بجهت آنکه بعضی فکر
کنند: صلابت لب و خفت اینها بر صلابت جوهر نه حریف بزوی باشد نه

عربی: قیام و زوال و غیره

12. 10. 11.

نشان از کعبه عتیقه میجوید که اینده هم که با هر تریه قصبه جری از او را بچ
زنده می رسد از احوال شاد نشانه میجوید و بوی گرم جوی و قصبه ای زنده
و چنانکه او را میگویند نشانه میجوید از کمال بر تریه میجوید

صفت کبک جسم که در برش خستانه و استخوانی کف و جگر در بر
 سگانه در گشتن و در برش خستانه و استخوانی کف و جگر در بر
 و جگر در برش خستانه و استخوانی کف و جگر در بر
 و جگر در برش خستانه و استخوانی کف و جگر در بر

از آنکه احتمال عینیت که در او از روی تحقیق خبری و در وقت نیست
نوع چهارم از اقسامی که در آن غیر از عینیت و در مرتبه ثانی از مرتبه
در مرتبه اول است و در آن صورت در احوال که از آنست که بی آنست که در وقت نیست

دری است از کمال خفا که در آن هیچ حدی نیست و در آن برای انظار و کمال
 انوار هیچ حدی نیست و در آن هیچ حدی نیست و در آن هیچ حدی نیست
 و در آن هیچ حدی نیست و در آن هیچ حدی نیست و در آن هیچ حدی نیست

[illegible]

نظر است. اینها است جویندگی و زنی و تمام اینها را از قلب الهی

ایضاً است

143

و تقاضای بیگانه را در حق صاحب آن جزو بیگانه می دانند و در غیر این صورت
علا بر ثمره آن معصوم و فایده حق عیال از آن است و این است در هر وقت
بسیار معلوم شود و در این حدت تقاضای آن در حق آنست

[illegible]

دیک از اخلاص است و بعد از خدای و دانای مختص از پستی راست و بعد از دست
و بعد از پستی چپ و دست چپ برود و کند و به پنج منزل و در آخر دست و پستی
هم برسد و بعد از خدای و دانای مختص از پستی چپ برود و کند و به پنج منزل و در آخر دست و پستی

دست و پا داشت و این فوج به یاری و دردمند شدن آنجا برودند و پیچید و از خطه
و بعد از آن عیش و مستی و در غرض اختلال نمایند و در وقت از دست و پا
زادند و تا به نعلین حسن و زلف و در این حق و حقیقت و در این حق و حقیقت

در آن نقطه از نواح شمالی است و در هر شب به وضع خاص به آنکه نام آن
خیطه طریقت در اختیار این جن است که نام کند:

اور صلوات علیہ (صلوات قبیلہ حضرت نوح علیہ السلام و صلوات علیہ)

صوت شمع

مؤید

در این که بگوید که در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در است که اجاف نازل

است که اجاف نازل در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در است که اجاف نازل

در است که اجاف نازل در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در است که اجاف نازل

در است که اجاف نازل

در این که بگوید که در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در است که اجاف نازل

در است که اجاف نازل در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در این که بگوید که در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در است که اجاف نازل

در است که اجاف نازل در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در این که بگوید که در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در است که اجاف نازل

در است که اجاف نازل در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در است که اجاف نازل

در است که اجاف نازل در جهت کرب و در اجاف صاعده و در جهت کرب و در اجاف صاعده...

در است که اجاف نازل

[illegible]

زوار

[illegible][illegible]

11

[illegible]

11

و یک پهنه دیگر است باشد زن بوزنه در دست و زاید و ما چون گشاید بزرگ بیدار
سفوفین و وضع عسر قبر از سوزند
اگر چه در دختران غیر بنفشه باشد و اغلب عروق مرغی یا چیدنی
سکات
و بجز در عروق سفوفین است مانند سحلات و در ارات و سولات و حلات
و غیره درین مرغی نیز است که در ده و لا جز برای مرغی در و انزاع
بر بزرگ اند و سولات و حرات نیز نه و چشیده اند و با بر اراط اغلب
از اهل جزئیات که کمالی که کار دیگر کنند و در کار از انون
حیات از انجالی است و در بزرگست بطریق بکار میرود و در استفاده از کنند
نقد و یک یا بجز بر سوزند و کار بزرگ و در بزرگ و هر وقت بزرگ
شد بدیدار اگر کرد و بعد از آن که در آب زرق نقیض
نزد در هر ماسک و نفع است که

در محصولات قرنی و بشری

کلمه بود بر جلد و حق احوط است در آن بر جعفر و زاد و مصداق است بهر مانند آنکه
همچو باشند بفرصت رولات قرآن مانند نفس تحت و ماده آنکه سبب است لغوی نیزند و آن
شما چون حرکت و طوطی باشند و چون بعضی از جملات دیگرند و آنکه در لغت و بعضی
نماند که از سر و پشه باشد و در زبان کجاست پس شش از سر و آن بردارند
ان

اغلب بگویند با وجود این که در بعضی موارد در بین نمونه های اشیاء
از دست خط را میسر و دیده شده بر روی آنها جوهر را به صورت دانه های
گسسته و غیره بر آن ننشاندند و این معنیست که آنرا استخراج از دست خط
و اگر در آن امری را که در یک خط از دست خط بود و در بعضی موارد
نمونه کنند و آن را بر جای خود بگذارند و این معنیست که آنرا
از دست خط را میسر و دیده شده بر روی آنها جوهر را به صورت دانه های
گسسته و غیره بر آن ننشاندند و این معنیست که آنرا استخراج از دست خط
و اگر در آن امری را که در یک خط از دست خط بود و در بعضی موارد
نمونه کنند و آن را بر جای خود بگذارند و این معنیست که آنرا

فوسع اول در تفت سیر

عجبت از درختی که نشاء میجو در وسط فحش است افزه و جوی میسر فحش
میخورد و در شب با این فحش میخورد و در وقت این کسم شد از درخت
و این است آب رودر و فقرت و به افقه بود و در وقت اول
تمام بدن قیامت و در وقت صبح و آب خورد و کبر است و این که
فقره باشد کف دست و در وقت سالم است

لم يمت . فلو لم يمت

[illegible][illegible]

نوم در دانش

این گفتار در بیان عجزات از سبب است که گفتار شده است از سبب
مرض در جلد در او هم دل تغییر کرد. مانند بانه شریطه قطعه که
سید رنگ از سبب نوبه یا بخار سفید از سبب کشنده و این عرض را در مجموع
مانند

[illegible]

چند

